



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۳/۰۴

اسحق نگارگر

و این بار تاریخ به شیوه بسیار مسخره تکرار شد.

گاهی تاریخ به شیوه بسیار مسخره تکرار می شود. دعای نیم شبی رامن درنومبر سال ۱۹۹۴ سروده بودم و این هنگامی بود که پاکستان از توانایی مجاهدین در تشکیل یک حکومت نیرومند ولی زیر نفوذ پاکستان نومید شده بود و میخواست افغانستان را مستقیماً زیر نظارت خود بگیرد و پروردگان خود را از مدارس پاکستانی سازمان داد و به جنگ گروه های مجاهدین که در هر ناحیه شهر کابل حکومت خاص خود را تشکیل داده بودند فرستاد و آنانرا به سادگی از کابل فراری ساخت بطوری که از ترس طالب پل های شاهراه سالنگ را نیز ویران کردند. افغانستان به خواست پاکستان پناهگاه گروه های تروریست بین المللی شد و حادثه یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱ رخ داد و امریکا با غر و فش آمد که افغانها را ملت بسازد و آنان را با نظام دموکراسی و انتخابات آشنا نماید. من که در سال ۹۴ به خاطر حالت افغانستان نیم شبی با خدا درد دل کرده بودم از نفوذ پاکستان در افغانستان نگران بودم. وقتی امریکایی ها با غر و فش بیر بر افغانستان تاختند و نظام طالبان را بر انداختند با خود زمزمه میکردم و میگفتم:

زیر دست هر دست دست آفرید.»

« خدای که بالا و پست آفرید

تصور نمی کردم که گفته مائوتسه تون دوزخ مکان دُرست و امریکا برآستی هم ببر کاغذی باشد و مارا در میدان خداوراستی با پاکستان و طالب تنها بگذارد اما از حق نگذیریم امریکا و ناتو هم حق دارند. میلیارد ها دالر در افغانستان ریختند که آنهمه پول را فساد و رشوه خواری قند و قروت کرد و در نوزده سال تلاش نتوانستند بالای نفاق را در میان افغانها از میان ببرند طالب و پاکستان نومید نشدند و صبورانه جنگیدند و اکنون امریکا که در افغانستان پول و آبرو هردو را باخته است میدانکه جنگهای زرگری گروه های مجاهدین برای کسب امتیاز است و اگر به خاطر کسب قدرت همدیگر را کافر چار کتاب میخوانند اما در نهایت امرنه چرگ است و نه پرگ همه باهم میسازند و بر ملت خود میتازند. امریکا نیز بدین نتیجه رسیده است که جوابیدن راست میگوید و افغانها دموکراسی رابه شیوه خاص خود فهمیده اند. ما از که بنالیم که فرصت ها فراوان بود ولی ما نتوانستیم و جهانیان دریافتند که ما مستحق همان امارت اسلامی طالبان استیم و طالبان هم میگویند که ما با مردم مشوره میکنیم. حکایت میکنند که کلاه فروشی از جنگلی میگذشت و بسیار مانده شد و برای استراحت زیر درختی نشست اما خواب بر او غلبه کرد و وقتی از خواب برخاست دید که بوزینه ها همه کلاه هایش را برده اند و بردرختها بالا شده اند. درماند که کلاه های خود را چه گونه از بوزینه ها پس بگیرد. کلاه و لنگی خود را که زیر سر مانده بود برداشت و کلاه خود را به دست گرفت. دید که بوزینه ها نیز به تقلید او کلاه ها را به دست گرفتند. مرد کلاه خود را دور انداخت و بوزینه ها نیز کلاه هارا دور انداختند و او با همین نیرنگ کلاه های خود را به دست آورد و راه خود را گرفت و رفت. اتفاقاً این داستان را برای پسران و نواسه های خود گفت. سالها بعد یکی از نواسه هایش که همان شغل پدر کلان را اختیار کرده بود از جنگل میگذشت و گرفتار همان وضع شد که پدر کلانش شده بود. نیرنگ پدر کلان را به یاد آورد تبسمی حاکی از رضایت کرد و کلاه خود را به دست گرفت و دید که بوزینه ها هم کلاه های راکه ر بوده بودند به دست گرفتند. نواسه کلاه خود را دور انداخت ولی بوزینه ها از او تقلید نکردند تنها یکی از بوزینه ها فرود آمد و بر شانه او زد و گفت: «جان کاکا؛ پنداشته ای که تنها تو پدر کلان داشتی آخر ما هم پدر کلان داشتیم که تجربه خود را به ما گفته بود و ما هم از تجربه او آموخته ایم.» حالا طالبان هم این هنر را یاد گرفته اند و مانند دیگران یک لویه جرگه فرامیخوانند و آن لویه جرگه به اکثریت رای میدهند که «امارت اسلامی» صد درصد بهتر از جمهوریت و

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

انتخابات است. به همین دلیل است که من باز به فکر آن دعای نیم شبی افتاده ام که بیست و شش سال پیش هنگامی که ستاره اقبال طالبان تازه طلوع کرده بود؛ آنرا سروده بودم خداوندا! حالا که جهان به داد ما نرسید توبه داد ما برس.

این شما و اینهم دعای نیم شبی من:

دعای نیم شبی

من ورنج من و پاییز غمین
در دیوار دگران غم زده ای
دلَم از گوهر امید تهی
برستونی ز فراموشی ویاس
شیشه نازکِ آمالِ مرا
من دلِ خویش فشارم در دست
که چرا جامِ جَم را گیتی
این کبوتر بچگان نو پرواز
مُدعی خام و سفر دور و دراز
بر زمین رُخ افسرده خویش
ای خُدا از سر رحمت نظری
از چنین تیره شبِ سرد و سیه
باری این قافله را راه نمایی
زین سُبک پاچگی و هرزه دوی

وین دُعارا تو رسایی می بخش
خود رسانش سوی مُرغ آمین

نگارگر ۱۶ نومبر ۹۴ برمنگهم
(اشاره به شعر سعدی: «یکی را عسس برستون بسته بود»)